

# جنبش زنان: کدام افق سیاسی؟

## بهبانه هشت مارس

### لیلا دانش

سنتا در گرامیداشت روزهایی که بیان تجدید پیمان برای دستیابی به خواستها و مطالبات متحقق نشده یا بازبینی صفوف جبهه ای از مبارزه است، رسم بر اینست که زمینه های شکل گیری و اعلام چنین روزی را بیان میکنند. بازگویی تاریخ شکل گیری هشت مارس مثل اول مه به شرایط مشخصی در جهان سرمایه برمیگردد و آنقدر این تاریخ تکرار شده که دیگر تازه کارترین فعالین این عرصه ها هم آن را میدانند. اگر چیزی در شرایط امروز اهمیت دارد اینست که اولاً چرا کماکان باید این روز را روز هم پیمانی در یک مبارزه دانست و ثانیاً چه چیز در دنیای حاضر نسبت به قرن پیش تغییر کرده و بازتاب آن در گرامیداشتهای فعلی و تجدید پیمانها چیست؟

گرچه بدلائل قابل انتظاری از تغییر شرایط مبارزه سیاسی و طبقاتی در جهان تبیین های متفاوتی وجود دارد، اما بجرات میتوان گفت که در این نکته توافق هست که جهان دوره ای را از سر میگذرانند که بسیاری از معادلات سابق در آن دیگر بی اعتبار شده اند. شاخص این تغییر تنها در اشکال بسیار زمخت آن مثل جنگ در افغانستان و عراق نیست که زیر چکمه های منادیان نعره کش جهان سرمایه و بنام مدنیت و جامعه مدنی، مردم آن از حداقل مدنیتهای هم که داشتند محروم شدند. گسترش مناسبات کاپیتالیستی به اقصی نقاط جهان از کشورهای شاخ آفریقا و آمریکای لاتین گرفته تا آسیای جنوب شرقی و خاورمیانه تنها منجر به تغییرات سیاسی و ساختاری در حکومتها نمیشود. این پدیده بنوبه خود بر کل مبارزه ضد کاپیتالیستی در عرصه جهانی نیز تاثیر بلافصلی خواهد داشت. در یک سطح مشخصتر جنبش های اجتماعی موجود در مقابل شرایط حاضر ملزم به تعمق در بیان هویت سیاسی خود و ترسیم اهداف سیاسی و اجتماعی شان میشوند. جنبش زنان بمثابه یکی از این جنبشها در دهه های آخر قرن حاضر شاهد تحولات چشمگیری بوده است. گرچه در سطح ظاهر بارزترین این تغییرات تکثر مکتبها و گرایشهای نظری فمینیستی و انشقاق در آن به نسبت دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی است که اوج رونق این جنبش بود، اما در حقیقت این عارضه ها خود بیانگر تحولات عمیقتری هستند. قصد این نوشته نه عمیق شدن در این مباحث و جوانب آن (که طبعاً ضروری هستند) بلکه تنها تاکید بر یک نکته کلیدی است. بر خلاف تصورات رایج که مدعی اند و تلاش میکنند که جنبش زنان را به یک پای نهادی شدن دمکراسی تبدیل کنند، این جنبش در راستای

گلوبالیزاسیون و بسط و توسعه مناسبات کاپیتالیستی از نظر عینی این امکان را دارد که به یکی از جنبشهای عظیم ضد کاپیتالیستی تبدیل شود.

جنبش زنان خصوصا در دو دهه اخیر با بحران دست بگریبان بوده است. مبانی شکل گیری این بحران و روندهایی که در پاسخ به آن بوجود آمده اند نیاز به بحث مجزایی دارند اما آنچه که بعنوان یک مشاهده مورد توافق عمومی است، اینست که فمینیسم دیگر بیان یکپارچگی در جنبش زنان نیست. اینکه جنبش زنان جنبش همگونی نیست البته تازگی ندارد و امتیاز درک آن نیز بهیچوجه در انحصار نقطه عزیمتهای پست مدرنیستی در این جنبش نیست. این حقیقتی است بقدمت جهان سرمایه و مدرنیزاسیونی که خود موجب پیدایش جنبش زنان و جنبش کارگری بعنوان دو جنبش کلاسیک در پروسه استقرار جامعه کاپیتالیستی شده است. آنچه که ویژگی امروز در تشریح موقعیت اجتماعی زنان است، فمینیزه شدن کارخانه ها و فمینیزه شدن فقر است. گرچه مبارزه برای برابری حقوقی زن و مرد و رفع تضییقات حقوقی از زنان هنوز نه فقط در کشورهای جهان سوم (که بدترین شرایط را از این نظر دارا هستند) بلکه حتی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری نیز موضوعی معتبر است، اما واقعیت اینست که تغییرات شگرف دهه های حاضر و بسط کاپیتالیسم این تصویر را دگرگون کرده است. عواقب این پروسه در یک بیان کوتاه از جمله جذب نیروی کار زنان به بازار کار و تبدیل شدن بخش عظیمی از زنان به کارگران است. افزایش اشتغال از نظر عینی پایه مهمی برای گسترش مبارزات زنان و برخورداری آنان از حقوق اجتماعی است. اما آنچه که در جهان امروز و زیر سیطره نئولیبرالیسم حاکم میگذرد پروسه ای نیست که قرار است به برخورداری زنان از حقوق اجتماعی و برابری جنسی منجر شود. انعطاف پذیری کار که کلی ترین بیان تعریف چنین پروسه ای است در عمل بمعنای گسترش کار خانگی، کار قطعاتی، کار موقت و شاغل بودن در کارگاههایی است که دست کارفرمایان آن در تعبیر و تفسیر قانون کارهای موجود و حتی رعایت نکردن آن بسیار باز گذاشته شده است. این پدیده خصلت نمای دوره حاضر در تعریف رابطه کار و سرمایه است و تنها محدود به کشورهای جهان سوم که پروسه مدرنیزاسیون و توسعه اقتصادی را از سر میگذرانند، نیست. حتی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری نیز در دهه های اخیر تغییرات بسیاری اتفاق افتاده که عملا قوانین موجود در مورد برابری زن و مرد و رفع تبعیض جنسی را بی خاصیت کرده است.

طبعا بحث این نیست که برابری حقوقی و یا قوانینی که ناظر بر کاهش تضییقات جنسی باشند، اهمیتی ندارند. مساله اینست که جامعه سرمایه داری در راستای نیازهای امروز خود توده عظیمی از زنان را در مقیاس جهانی بعنوان یکی از ارزانتترین بخشهای نیروی کار جذب بازار کار میکند بی آنکه خود مقید به همان مقررات حقوقی رایج در این کشورها باشد. آنچه که بجای تعهدات دولت در مقابل شهروندان میبایست ضامن تضمین برابری حقوقی و رفع تضییقات جنسی باشد خصوصا در جهان سوم

(جایی که مناسبات کاپیتالیستی با شتاب غیر قابل تصویری در حال انکشاف است) به سازمان های غیر دولتی

(NGO ها) سپرده میشود. اهمیت این مساله در این است که دولت وظیفه ای در مقابل توده عظیم زنان زحمتکشی که به کارخانه ها رانده میشوند، ندارد. تغییرات در مقررات بازار کار نیز براهتی دست کارفرمایان را بازمیگذارد که شرط سنی برای استخدام بگذارند و یا از استخدام زنان باردار خودداری کنند، و این نیز بر همه روشن است که درصد بالایی از استخدامهای موقت و یا استخدام در حاشیه بازار کار که هیچ قانونی بر آن ناظر نیست متعلق به زنان شاغل است. چنین تغییراتی در بازار کار البته تنها دامن زنان را نمیگیرد و کل طبقه کارگر در معرض آن است. اما مساله اینست که جامعه سرمایه داری برای ارزانتر تمام کردن پروسه کار از طریق استخدام زنان به همان فرهنگ مردسالارانه مبتنی بر تبعیض جنسی نه فقط متکی میشود که در بازتولید آن هم نقش غیر قابل چشم پوشی ای دارد.

در هر صورت غرض از این بحث بهانه هشت مارس اینست که تغییرات جهان سرمایه میرود تا زنان را در مقیاسی عظیم در مقابل مناسبات کنونی قرار دهد. جذب نیروی کار زنان به بازار کار در کنار تداوم بی حقوقی های اجتماعی یعنی تبدیل کردن نیمی از جامعه به یک مرکز انفجار علیه مناسبات موجود. تشخیص چنین روندی در موقعیت زن در گلوبالیزاسیون، تاثیر بسزایی در تشخیص جهت گیریهای این جنبش در شرایط حاضر میگذارد. بنابراین نفس تکثر مکاتب نظری در فمینیسم حاضر و آنچه که بعنوان تکه تکه شدن جنبش زنان گفته شده بعنوان یک فاکت، نشانه پسروی یا ختم جنبش زنان نیست. این ایده ها نیستند که جنبش ها را شکل میدهند بلکه برعکس. تغییرات بنیادی در موقعیت اجتماعی زن در مقیاس جهانی، بازتاب خود را در مکاتب فمینیستی باین ترتیب یافته که جنبش همگانی دهه شصت و هفتاد دوره اش سر آمده است. این دوره ای بود که بر بستر معادلات دوره جنگ سرد، جهان شاهد عروج جنبشهای ضد امپریالیستی و چریکی، و همچنین اعتراضات گسترده علیه جنگ ویتنام بود. جنبش زنان در این دوره نیز مهر شرایط تاریخی خود را داشت. تقویت این جنبش در شرایط حاضر نه در بازگشت به گذشته و حسرت خاتمه این دوره رونق و یکپارچگی را خوردن، بلکه در تشخیص روندهای جدیدی است که صورت مساله را در جنبش زنان عوض میکند. انشقاق نظری و عدم یکپارچگی در جنبش زنان بدوا بازتاب تفکیکهای طبقاتی ناشی از تغییر شرایط در جهان سرمایه است. از اینرو بر خلاف تصورات خام اندیشانه ای (اگر نگویم شوونیستی) که باتکا این حقایق مدعی تمام شدن مساله زن هستند و یا بر خلاف گرایشی که در صدد است که جنبش زنان را به زائده نئولیبرالیسم در پروسه گلوبالیزاسیون و استقرار جامعه مدنی تبدیل کند، از نظر عینی جنبش زنان میرود تا دوره جدیدی را در حیات خود آغاز کند که مشخصه اش، امکان تبدیل شدن به یکی از جنبشهای اعتراضی ضد کاپیتالیستی است.

مساله زن در ایران نیز در خطوط کلی تابع همین شرایط عمومی است. حاکمیت یک حکومت ایدئولوژیک اسلامی علیرغم همه خشونت خود علیه زن، نه فقط نتوانست این نیروی عظیم را محبوس کند بلکه خود بدامن زدن یک اعتراض عظیم اجتماعی منجر شد. در هیچ دوره ای از تاریخ معاصر ایران، مساله زن به وسعت امروز در سطح جامعه مطرح نبوده است و در هیچ دوره ای چنین نیروی اعتراضی ای از زنان در مقابل دستگاه حاکم ابراز وجود نکرده است. جبهه بورژوازی اصلاحات جهت انتگره شدن در بازار جهانی سرمایه نیاز یافته است که خود به این جنبش میدان دهد. این نیاز ناظر بر دو فاکتور اصلی است یکی دقیقا با همان استدلالی که در فوق گفته شد (تسهیل جذب نیروی کار زنان بعنوان بخشی از نیروی کار منعطف در بازار کار) و دیگری فاصله گرفتن از سیمای شناخته شده یک حکومت ضد زن که از جنبه مشروعیت بین المللی اهمیت ویژه ای دارد. بسیاری از چهره های شناخته شده سیاسی و آکادمیک حکومت اسلامی به قلم فرسایی در مضرات سنت و فواید مدرنیته پرداخته اند و از اینکه چطور میشود به شکل گیری یک جنبش زنان در ایران یاری رسانند، سخن میگویند. در اینکه مناسبات سنتی در جامعه ایران قدرتمند است و از صدقه سر بیست و چند سال حکومت اسلامی هم بیشتر جان گرفته، شکی نیست. اما باید تصویر روشنی از مدرنیزاسیون داشت و دانست که این، دست دراز شده پروسه گلوبالیزاسیون یا بسط مناسبات کاپیتالیستی است که خود در طول حیاتش بوضوح نشان داده که چقدر در تحکیم تبعیض جنسی ذینفع است. این ایده که جنبش زنان در استقرار و نهادینه شدن دمکراسی در ایران، نقش بسزایی میتواند داشته باشد تنها از سوی سخنگویان دولتی و دوخردادی طرح نمیشود. دقیقا همان انشقاق طبقاتی در جنبش زنان است که امروز باعث میشود بخشهایی از اپوزیسیون حکومت اسلامی نیز منادی این شوند که زنان باید در پروسه دمکراتیک شدن جامعه دخیل شوند و منتظر بمانند تا حقوق اجتماعی و انسانی شان با «آرامش» بدست بخش مصلح جمهوری اسلامی تامین شود. این افق مستقل از اینکه سخنگویانش مرد باشند یا زن، چاره ای ندارد جز اینکه از مردم بخواهد که خشونت نهفته در تبدیل کردن بخش عظیمی از زنان کارگر و محروم جامعه به نیروی کار حاشیه ای که حتی از دایره قوانین موجود و برسمیت شناخته شده همین سیستم نیز کنار گذاشته میشوند، را با آرامش فرو دهند و سعی کنند بفهمند که این بهای نهادی شدن دمکراسی است. اگر جنبش اصلاحات بورژوازی را در پرتو شرایط جهانی و روندهایی که در مقیاس بین المللی شکل گیری آن را ممکن کرده بینیم، و همچنین اگر جنبش زنان را نیز در مقیاسی بین المللی بشناسیم و تصویری از موقعیت زن در سایه گلوبالیزاسیون پیدا کنیم آنوقت خواهیم فهمید که جنبش اصلاحات بورژوازی چیزی برای عرضه کردن به توده عظیم زنان ندارد. آن بخشی از زنان که در سایه این جنبش و در خدمت آن، از پستوها و حجره های بازار بیرون آمده و فمینیست اسلامی شده اند و آن بخش دیگر زنان طبقه متوسط که با پست و مقام گرفتن در NGO ها بعضا حاضرند بر بنیاد نگرش و قوانین ایدئولوژیک ضد زن حکومت اسلامی هم چشم بپوشند و

به مبلغان بی پاداش نئولیبرالیسم تبدیل شوند، بهیچ عنوان توده میلیونی زنان کارگر و زحمتکش را نمایندگی نمیکنند.

موقعیت ویژه زن در جامعه اسلامی، نمیتواند جنبش زنان در ایران را از روندهای جاری در این جنبش در سطح جهانی مستثنا کند. مثل دیگر کشورهای "جهان سوم" که پروسه برنامه توسعه اقتصادی را گذرانده اند یا میگذرانند، موقعیت زن در ایران و در راستای این برنامه ها دستخوش تغییراتی میشود که محتوای آن اساسا بر محور پایه ای ترین تناقض جامعه سرمایه داری است. اینکه جنبش زنان در ایران بر مبنای کدام افق سیاسی بسیج میشود طبعاً به این بستگی دارد که کدام گرایش در آن دست بالا را پیدا کند. آیا این جنبش میخواهد به زائده جبهه اصلاحات تبدیل شود تا زنان طبقات دارا با فراغ خاطر آمار شرکتشان در پستهای دولتی و وزارتخانه ها و مدیریت شرکتها و سهمشان از بازار سهام را باسم حل مساله زن در جمهوری اسلامی به جهان اعلام کنند، یا در نظر دارد صدای اعتراض میلیونها زن کارگر و زحمتکشی باشد که سهمشان از توسعه اقتصادی باتکای تجارب مشابه در دیگر نقاط جهان قرار است فقر و بی حقوقی بیشتر باشد؟

\*\*\*\*

روز جهانی زن، سمبل مبارزه علیه یکی از جلوه های بارز ستم و تبعیض در جامعه طبقاتی است. این روز بر همه زنان و مردانی که خود را در این مبارزه سهیم و ذینفع میدانند، گرمی باد.  
برگرفته از جهان امروز شماره ۱۰۱